



۲۰۱۸/۰۷/۲۲

داکتر مصطفی آریامل

## نمونه ای از فرهنگ اصیل ملت افغان

پاک پشتمونی که مرا از مرگ نجات داد!

دلایلی که میخوام آنرا به نشر بسپارم چنین خلاصه میشود

- ۱- با بازگو کردن آن خاطره، اخلاق خاص، فرهنگ و ارزش های اجتماعی مردم ما را که پشتوانه هایی با صلابت چون کوه های های پامیر و هندوکش برای بقای ما هستند به تصویر آورده باشم.
- ۲- سرگذشت من یقیناً در طوفان های مکرر حوادث که در وطن ما رخ داده به هیچ صورت استثنائی نبوده و نحوه های دیگر عین درامه تکرار شده خواهد بود.



این شما و خاطره ام.

امتنان قلبی از اینکه وقت گرانبهای تانرا برای خواندن آن وقف مینمایید.

بعد از ختم تحصیلات عالی و اخذ تخصص در رشته چشم از انگلستان در سال ۱۹۷۷، به کابل بازگشتم و به حیث شف سرویس یا Team Leader در شفاخانه نور کابل مقرر گردیدم.

شش ماه از رجعتم نگزشته بود که فتنهء هفت ثور یا انقلاب نام نهاد و منحوس خلق و پرچم رخ داد.

در اواخر سال ۱۹۷۸ بود که روزی یکی از آشنایانم که به جبهه چپی ها غلطیده بود يك عضو مهم پولیتبورو سیاسی را همراهی کرده و برای معاینه چشم نزدم آورد.

بعد از تعارفات مروجه، شخص مذکور که در حدود چهل ساله جلوه میکرد، با قد بلند، بروت های غلو و تیره و سلوک آمیخته با غرور، علت آمدن خودرا برای معاینه چشم چنین آغاز کرد:

داکتر صاحب، من در مسکو مصروف تحصیلات عالی در رشته نظامی بودم که چند سال بعد یکی از چشماتم پرده سفید یا cataract پیدا کر (پرده یا cataract در زبان دری/فارسی آب مروارید یاد میشود)

نظر به تجویز متخصصین چشم در یکی از شفاخانه های مودرن، عملیات cataract صورت گرفت و عدسه یا Lense مصنوعی در چشم پیوند کردند.

وی دوام داد که حالا در چشم دیگرم پرده ظهور کرده و همه چیز را غبار آلود می بینم.

چون غرس عدسه مصنوعی فعلاً در افغانستان میسر نیست، داکتر صاحب از شما خواهش مینمایم تا يك تصدیق برایم لطف کنید تا عملیات چشم دیگر من در همان انستیتیوت مسکو انجام شود.

خواهش شان مدلل بود، بعد از معاینه زیر مایکروسکوب، cataract شان قابل جراحی تشخیص شد.

عملیات cataract بدون غرس عدسه، در حالیکه چشم دیگرش عدسه مصنوعی دارد سبب تولید عوارض غیر قابل تحمل دید می شود.

تصدیقی برایش نوشتم که دلایل طبیی اقناع کننده ای در آن گنجانیده شده بود.

تصدیق وی از طرف کمیته های مختلف منظور گردید و با مصرف دولت عازم مسکو شد.

**\*\* \*\* \***

چند هفته ای گذشت و روزی در کلینیک نهایت مصروف بودم پیاده دفترم با سیمای پریشان با من سرگوشی کرد که داکتر صاحب يك موتر جیب عسکری با يك صاحب منصب و دو عسکر مسلح در دهن دروازه شما را جست و جو می کنند و صاحب منصب می خواهد شما را ببیند.

در آن روزگار که هیچ صیانت حیاتی وجود نداشت و آمدن موتر جیب دولتی همراه صاحب منصب حزبی و عساکر مسلح اکثراً پیام مرگ را با خود داشت.

چند دقیقه بعد صاحب منصب مذکور را در اطاق انتظار خوش آمدید گفتم. وی با حرف ها و حرکات موءدبانه از من خواهش کرد تا چند دقیقه مرا تنها ببیند.

به منزل بالا رفته و دفترم را باز کردم.

این صاحب منصب همان کسی بود که برایش تصدیق داده بودم.

چوکی خود را به من نزدیک کرد و اینهم سخنانش:

داکتر صاحب محترم؛ آمدن امروزم نزد شما برای دو مقصد است؛

اولتر از شما قلباً تشکر میکنم که به کمک تصدیق شما چشم دیگرم نیز در مسکو عملیات شد که کاملاً موفقانه بود و حالا هیچ نوع تکلیف دید ندارم.

هدف دوم اینست که در مقابل احسانی که به من نموده اید خواستم قدردانی خود را شخصاً به شما اظهار دارم.

چوکی خود را به من نزدیکتر کرد و با صدای ملایم گفت:

داکتر صاحب محترم این را میدانم که شما در مسلک و ایدیولوژی ما نیستید.

بر علاوه تعلیم یافتهء غرب بوده و با امریکایی ها کار میکنید.

بعضی راپور ها هم در باره تان درج است.  
صرف برای ادای احسان شما، همینقدر میگویم که نام شما در "لست سرخ" است و برایتان توصیه میکنم که هرچه زودتر وطن را ترك کنید!  
وی اکیداً خواهش نمود که برای مصئونیت هردو طرف، به هیچ کس چیزی نگویم.  
صاحب منصب مذکور برای اینکه مرا نجات دهد مخاطره عظیمی برای خود نیز هموار کرده بود.  
نامبرده فکر میکنم از پکتیا بود.

**\*\* \*\* \***

### **تبصره و تعزیر:**

زمانیکه عواطف نیک انسانی حاکم بر اراده انسان شود همه مرز های تجرید کننده نظیر رنگ، نژاد، قوم، دین، مذهب، ایدیالوژی و مرز سیاسی را نابود میکند.  
عواطف نیک و قوت فرهنگ بومی اش بر آن مرد دلیر مستولی گشت و او را کشاند تا خود را به من برساند، دین ادا کرده و پلانی برای نجاتم به من ابلاغ دارد.  
نمیتوانم کتمان کنم که يك بردار پشتون من حیات خودم و فامیلم را نجات داده است و همچنان با آن شیوه خویش مرا به همه پشتون های صاحب فرهنگ پیوند ناگسستنی بخشیده است. با احترام

